

# خسرو پرویز و وصیت پدر

تحلیلی از عباس پورگرامی

حکیم ابولقاسم فردوسی، ابر مرد بی بدیل ادب ایران، داستان پادشاهی خسرو پرویز را با دقت و مهارت بسیار سروده و برای پارسی زبانان به یادگار گذاشته است. این حماسه حکایتی است پر ماجرا که بخشی از آن اجرای وصیت هرمز بعد از نابینا و برانداخته شدنش به دست گسته‌م و بندوی، دایی‌های خسرو پرویز، می‌باشد

داستان از آنجا آغاز می‌شود که هرمز توسط گسته‌م و بندوی نابینا شده و از پادشاهی برکنار می‌شود. خسرو پرویز بعد از به تاج و تخت رسیدن به دیدار هرمز می‌رود و با ابراز ناراحتی از نابینایی او، از پدر می‌پرسد که هرچه می‌خواهد طلب کند. هرمز در جواب سه خواست را مطرح می‌کند. اول آنکه صبحگاهان را با نوای موسیقی آغاز کند. دوم آنکه یکی از دبیران وقایع گذشته و حال را برای او تعریف کند. آخرین خواست او کشتن گسته‌م و بندوی است. خسرو که دو خواست پدر را می‌پذیرد، تقاضای او را برای کشتن دایی‌هایش رد می‌کند. خسرو یاد او را می‌شود که او به گسته‌م که از سپهبدان پر طرفدار است و بندوی که از دبیران و مشاوران معتمد می‌باشد برای شکست دادن بهرام چوبینه نیاز دارد

سیم ارزو انک خال تو اند  
پرستنده و ناهمال تو اند  
نبینند ازین پس جهان را به چشم  
بریشان برانی برین سوگ خشم

اگر ما به گسته‌م یازیم دست  
بگیتی نیابیم جای نشست  
دگر انک باشد دبیر کهن  
که بر شاه خواند گذشته سخن

خسرو بعد از شکست در جنگ با بهرام دوباره نزد هرمز می‌رود و او را از پیروزی و پادشاهی بهرام آگاه می‌کند. خسرو از طرح خود برای یاری خواستن از تازیان برای نبرد مجدد با بهرام سخن می‌گوید. هرمز او را از نزدیکی با تازیان بر حذر کرده و پیشنهاد می‌کند که به روم پناه ببرد. با قبول پیشنهاد پدر، خسرو و یارانش عازم روم می‌شوند

همی شاه خوانند بهرام را  
ندیدند از آغاز فرجام را

نباشند یاور ترا تازیان  
چو جایی نبینند سود و زیان

سخنهای این بنده ی چاره جوی  
چو رفتی یکایک به قیصر بگوی

خسرو خبردار می‌شود که بهرام برای تصاحب تاج و تخت عازم تیسفون است. در یک جلسه مشورتی، بندوی بیان می‌کند که بهرام با تصرف مداین، هرمز را وادار خواهد کرد که به قیصر نامه نوشته و از او بخواهد که از پناهندگی و یاری رساندن به خسرو اجتناب ورزد. بهرام همچنین از قیصر تقاضا خواهد کرد که خسرو را دستگیر کرده و به ایران ارسال کند. بندوی برای جلوگیری از این احتمال، قتل هرمز را مطرح می‌کند. خسرو پیشنهاد بندوی را رد نمی‌کند و گسته‌م و بندوی با شتاب راهی تیسفون می‌شوند. با ورود به ایوان مداین، آن دو برادر شاه نابینا را زخمی کرده و به دار می‌آویزند

چنین داد پاسخ که از بخت بد  
سزد زین نشان هرچ بر ما رسد

فکندند ناگاه در گردنش  
بیاویختند ان گرامی تنش

شد ان تاج و ان تخت شاهنشهان  
تو گفתי که هرمز نبد در جهان

چنین تا به خسرو رسید این دو مرد  
جهانجوی چون دیدشان روی زرد

بدانست کایشان دو دل پر ز راز  
چرا از جهاندار گشتند باز

بندوی نقش بسیار مهمی در رسیدن خسرو به روم و شکست بهرام ایفا می کند. در راه رسیدن به روم خسرو و یارانش گرسنه و تشنه به روستایی می رسند و از مهمان نوازی مردم سود می برند. با رسیدن لشکر بهرام به ان روستا، بندوی به خسرو پیشنهاد می کند که تاج پادشاهی را به او سپرده و همگی رهسپار روم شوند. با ایفای نقش شاه از راه دور، بندوی موفق می شود که بهرام را به مدت دو روز معطل کند. با اشکار شدن این ترفند، بهرام او را دستگیر و زندانی می کند. بندوی با تطمیع زندانبان فرار می کند و در روم به ایرانیان می پیوندد. او با این نیرنگ از رویارویی خسرو با بهرام جلوگیری کرده و جان پادشاه و یارانش را نجات می دهد

بپوشید پس جامه ی زرنگار  
بسر بر نهاد افسر شهریار

جهانجوی بندوی را پیش خواند  
همه خشم بهرام با او براند

وزان روی بندوی و اندک سپاه  
چو باد دمان بر گرفتند راه

قیصر تقاضای خسرو را برای یاری رساندن به او در جنگ با بهرام می پذیرد و دخترش مریم را به عقد خسرو در می آورد. در عوض خسرو متعهد به دوستی ایران و روم، باز پس دادن سرزمین های اشغالی روم و نگرفتن باج از ان کشور می شود

چنین گفت قیصر که اکنون سپاه  
فرستیم ناچار نزدیک شاه

نخواهم من از رومیان باژ نیز  
نیفروشم این رنج ها را به چیز

همان نیز دختر کزان مادر است  
که پاکست و پیوسته ی قیصر است

در جنگ سوم خسرو با بهرام، نیمه شبی که سپاهیان استراحت می کنند، بندوی آنها را بیدار کرده و به بهرامیان قول عفو عمومی از جانب خسرو می دهد و از آنها می خواهد که به سپاه خسرو بپیوندند. بندوی موفق می شود بهرامیان به جانب خسرویان بیاورد. بهرام که صحنه نبرد را خالی از جنگاوران خود می بیند، بناچار با یاران وفادارش عازم چین می گردد. با این تدبیر شجاعانه، بندوی خسرو را دوباره به مسند پادشاهی می رساند

جهانجوی بندوی از انجا برفت  
میان دو لشکر خرامید و تفت

همه نامداران بهرامیان  
به رفتن بپستند یکسر میان

چو بهرام از ان لشکر آگاه گشت  
بیامد بدان خیمه ها بر گذشت

بود و براسود و ز انجا برفت  
بنزدیک خاقان خرامید و تفت

به پاس خدماتشان، خسرو گستهم را حاکم خراسان و بندوی را مشاور ویژه خود در تیسفون می کند. ناگهان خسرو به یاد تقاضای هرمز برای کشتن دابی هایش می افتد و می پندارد که چرا قاتلان پدرم به خاطر پیوند خانوادگی باید روزگار را به خوشی بگذرانند. از این رو دستور می دهد که بندوی را در حال مستی دستگیر کرده و دستها و پاهایش را بریده تا بمیرد. خبر قتل برادر، گستهم را به شورش بر علیه پادشاه بر می انگیزد و با سپاهی عظیم عازم تیسفون می شود

کشنده پدر هر زمان پیش من  
همی بگذرد چون بود خویش من

بریدند و هم در زمان او بمرد  
پراز خون روانش به جویا سپرد

چو گستهم بشنید لشکر براند  
پراکنده لشکر همه باز خواند

در شهر امل، گردیه (خواهر بهرام چوبینه) که شاهد ترور برادرش به دسیسه خراد برزین (مشاور ویژه خسرو) و بتوسط پیرمردی مزدور بوده است با گستهم ملاقات می کند. آنها با همدلی در عزای برادرانشان، ابراز خشم و نفرت به پادشاه می کنند. گستهم توسط یکی از یارانش از گردیه خواستگاری می کند که به ازدواج اندو می انجامد. خسرو که نگران پیوند سپاهیان گستهم و گردیه است با توصیه خراد برزین نامه ای توسط همسر گردوی (برادر گردیه و بهرام) پنهانی به گردیه می فرستد که در ان قول ازدواج در عوض کشتن گستهم را می دهد. نیمه شبی، گردیه با همیاری پنج تن از افرادش گستهم را در خواب به قتل می رساند. او سپس عازم تیسفون برای پیوستن به خسرو می شود

چه گوی ز گستهم یل خال شاه  
توانگر سپهد سری با سپاه

چو ان شیرزن نامه ی شاه دید  
توگفتی به روی زمین ماه دید

سپهد به تاریکی اندر بمرد  
شب و روز روشن به جویا سپرد

در این داستان شکفت انگیز، فردوسی کشف انگیزه خسرو برای قتل گسته‌م و بندوی را به خواننده محول می‌کند. آیا خسرو برآستی برای تحقق وصیت هرمز دایی هایش را به هلاکت رساند؟ چگونه خسرو خدمات و جانفشانی‌های آنها را برای شکست بهرام و باز پس گرفتن شاهنشاهی نادیده گرفت؟ آیا خسرو جهت مقابله با نفوذ و محبوبیت گسته‌م و بندوی آنها را چنان بیرحمانه از میان برداشت؟ آیا خسرو پرویز می‌خواست ننگ نابینا کردن و کشتن پدر را از خود بزدايد؟

جهت حل این معما باید کمی به گذشته برگشت از آن روزی که بهرام با ارسال سکه‌های بنام خسرو به هرمز، حس ناامنی و خطر از جانب پسر را در پدر ایجاد می‌کند بطوری که هرمز در صدد مسموم کردن خسرو بر می‌آید. با لشکرکشی خسرو بر علیه پدر و رهایی گسته‌م و بندوی از زندان و کور کردن و براندازی هرمز، خسرو به پادشاهی می‌رسد. همچنین خسرو با قبول پیشنهاد بندوی برای کشتن هرمز بعد از پیروزی و پادشاهی بهرام، گسته‌م و بندوی را برای انجام آن طرح رهسپار تیسفون می‌کند. سرانجام با یاری قیصر و قتل بهرام، خسرو به پادشاهی می‌رسد

به رسم پادشاهان ساسانی که جهت استواری حکومت اقدام به پاکسازی و تسویه می‌کردند، خسرو هم از این امر مجزا نبود. او شاید بیاد می‌آورد که انوشیروان در مخالفت به ولیعهدی خود برادرش کاوس را به کام مرگ فرستاد. همچنین هرمز مشاور ویژه پدرش ایزدگشسب و موبد موبدان زردهشت را بدون دلیل موجهی به قتل رساند. از این رو خسرو حذف گسته‌م و بندوی را راهکاری برای استحکام قدرتش می‌پنداشت بدون آنکه خویشاوندی و خدمات آنها را در نظر بگیرد. خسرو در ابتدای سلطنت تقاضای پدرش برای کشتن دایی هایش را بدون مکث رد نمود چون او به گسته‌م و بندوی برای مبارزه با بهرام نیاز داشت. با مرگ بهرام و دوستی با قیصر، خسرو دیگر نیازی به آنها برای ادامه سلطنت نداشت

همچنین بهرام مرتباً خسرو را به جرم کورکردن و کشتن هرمز متهم می‌کرد. برای انحراف افکار عمومی و اثبات بی‌گناهی خود خسرو لازم می‌دید که گسته‌م و بندوی را که مرتکب نابینایی و قتل پدرش شده بودند از میان بردارد و به مردم پیام دهد که مجرمان علیرغم خویشاوندی با او به سزای اعمال خود رسیدند. خسرو زمانی که توسط پسرش شیرویه به زندان می‌افتد در شرح افتخارات پادشاهی خود، مجازات گسته‌م و بندوی را جزئی از خدماتش به ایران می‌شمارد

با توجه به این فرضیه‌ها، کمتر احتمال دارد که خسرو صرفاً جهت احقاق وصیت هرمز دستور به کشتن خال هایش داده باشد